

فردنامه صدر

فصلنامه

علمی - پژوهشی

شماره هفتاد و دوم

۱۲۸ صفحه قیمت ۳۵۰۰ تومان

تابستان ۱۳۹۱

شماره ۱۸۳۹

ISSN: 1560-0674

- سیاست در مکتب ملاصدرا
استاد سیدمحمد خامنه‌ای / ص ۵
- عشق، درونمایه نظام هستی در حکمت متعالیه
دکتر مقصود محمدی / ص ۲۱
- قاعده بسیط الحقیقه و کاربردهای آن در حکمت متعالیه
دکتر مصطفی مؤمنی، دکتر عباس جوارشکیان / ص ۳۱
- نسبت بین استکمال و حقیقت نفس با علم به کلیات در حکمت متعالیه
دکتر اسماعیل سعادت‌نخست / ص ۴۷
- تحلیل و مقایسه دو منبع معرفت در نظام فلسفی صدرایی و دکارتی
دکتر قاسم کاکایی، حسن رهبر / ص ۶۳
- نظریه «خلق از عدم» در حکمت متعالیه
دکتر علی اکبر افراسیاب پور / ص ۸۱
- کاربرد مفهوم مشتق در حکمت متعالیه
دکتر علیرضا کهنسال، زینب ارمنکان / ص ۹۳

قاعده بسیط الحقیقه و کاربردهای آن

در حکمت متعالیه

مصطفی مؤمنی*، استادیار گروه الهیات دانشگاه پیام نور

عباس جوارشکیان، استادیار گروه فلسفه و کلام اسلامی، دانشگاه فردوسی مشهد

چکیده

قاعده بسیط الحقیقه یکی از قواعد مبنایی در حکمت متعالیه است که در حل مسائل غامض فلسفی کارساز بوده است. ملاصدرا از آن در حل مسائلی از جمله علم الهی، کل الاشیاء بودن واجب تعالی، کل القوی بودن نفس و... استفاده کرده است. واکاوی این قاعده و نحوه کاربرد آن در اندیشه صدرایی نقش مهمی در تنقیح و تدقیق حکمت متعالیه دارد. مصداق حقیقی این قاعده باری تعالی بوده و کاربرد قاعده در دیگر موارد نسبی است، به این معنا که آن موارد بسیط حقیقی نبوده بلکه نسبت به مادون خود بسیط هستند؛ لذا مصداق حقیقی بسیط الحقیقه نیستند. در این مقاله بعد از ذکر پیشینه تاریخی و تحلیل قاعده، به کاربردهای آن در تفکر صدرایی پرداخته شده است. در نهایت نیز تقریری نو از این قاعده، بر اساس وحدت شخصی وجود ارائه شده است.

۱. پیشینه تاریخی قاعده «بسیط الحقیقه کل الاشیاء»

قاعده «بسیط الحقیقه» از جمله قواعدی است که در حکمت صدرا جایگاهی بس رفیع دارد؛ ملاصدرا به آن اهمیت زیادی داده و در حل بسیاری از مسائل غامض از آن استفاده کرده است. او در آثار مختلفش فراوان به آن اشاره کرده است. حکیم سبزواری میگوید: «این مسئله پیچیده‌ای است که در اکثر کتابهای ملاصدرا حتی در کتابهای مختصر او مثل عرشیه و مشاعر ذکر شده است»^۱. ملاصدرا در آثارش این قاعده را مختص به خود میدانند و بر این عقیده است که اولین کسی است که این قاعده را درک کرده است. او در مواضع گوناگون از کتاب اسفار میگوید: «هذا مطلب شریف لم اجد فی وجه الارض من له علم بذلک»^۲؛ و نیز این قاعده را از الهامات عرشی

* نویسنده مسئول (Email: momeni.2006@yahoo.com)

تاریخ دریافت: ۹۱/۴/۲ تاریخ تأیید: ۹۱/۱۱/۲۵
۱. سبزواری، ملامادی، «تعلیقات اسفار» در ملاصدرا، الحکمة المتعالیه فی اسفار العقلیة الاربعه، ج ۲: تصحیح مقصود محمدی، تهران، بنیاد حکمت اسلامی صدرا، ۱۳۸۰، ص ۵۲۰.
۲. ملاصدرا، الحکمة المتعالیه فی اسفار العقلیة الاربعه، ج ۳: تصحیح مقصود محمدی، تهران، بنیاد حکمت اسلامی صدرا، ۱۳۸۳، ص ۴۹.

کلیدواژگان

بسیط الحقیقه
ملاصدرا
واجب الوجود
وحدت شخصی وجود
کل الاشیاء
علم الهی
النفس کل القوی

دانسته که خداوند بر قلب او نازل کرده است؛ «ولنا بتأييد الله وملكوته الأعلى برهان آخر عرشى»^۲. البته او درک این قاعده شریف را منوط به این میدانده که خداوند به حکیم لطف کرده و علم لدنی به او عطاء کرده باشد.^۳

خلاصه اینکه، صدرالمتهلین این قاعده را از اختصاصات اندیشه خود میدانند. حکیم سبزواری می‌افزاید از میان فلاسفه پیشین، تنها معلم اول موفق به درک آن، بطور اجمال، شده است.^۴ البته خود ملاصدرا نیز به درک ارسطو از این قاعده اذعان کرده است و این قاعده را منسوب به او میدانند و مینویسد این از جمله قواعدی است که از کلام معلم مشائین در مواضع زیادی از کتابش بنام اثولوجیا فهمیده میشود.^۵ با این حال، از اظهار نظر صدرالمتهلین چنین برداشت میشود که بنظر او نمیتوان برای قاعده بسیط الحقیقه پیشینه تاریخی در نظر گرفت و کشف این قاعده از ابتکارات خود اوست. البته در ادامه بیان خواهد شد که چنین برداشتی با سابقه تاریخی قاعده منافاتی ندارد.

اینکه ملاصدرا این قاعده را منسوب به ارسطو میدانند، بر اساس اشتباهی است که کتاب اثولوجیا را به ارسطو نسبت میدادند و الا ارسطو بر اساس مبانی خود نمیتوانسته است به این قاعده معتقد باشد. زیرا این قاعده با مبانی او سازگار نیست.

با توجه به معیارهای صدرایی، ارسطو اصالت ماهیتی است و در فلسفه او وحدت امری اعتباری میباشد و مفاهیم وجود و خیر را هم اعتباری دانسته است. در تفکر ارسطو خبری از تشکیک وجود و حتی اصالت آن نیست و اشیاء متباین بالذات هستند در حالی که اساس این قاعده برآیند مستقیم اصالت و

وحدت وجود و تشکیک در مراتب آن است.^۶ اما با توجه به اینکه کتاب اثولوجیا منسوب به فلوطین است، میتوان گفت او به این قاعده متفطن بوده است. از نظر او خداوند، که از او بعنوان «واحد محض» یاد میکند، علت همه اشیاء است؛ اما هیچکدام از آنها نیست. او بدایت و آغاز آنهاست. فلوطین عبارات زیادی دارد که علاوه بر تفضل وی به قاعده بسیط الحقیقه، استفاده از آن را نیز میتوان فهمید. بعنوان نمونه در باب واحد میگوید:

واحد محض علت همه اشیاء است ... او خود اشیاء نیست؛ اما همه اشیاء در او هستند ... دلیلش آنست که همه اشیاء از او جریان و فیضان می‌یابند و ثبات، قوام و بازگشت آنها بسوی اوست.^۷

در جایی دیگر از این قاعده در بیان کل الاشیاء بودن عقل اول استفاده کرده و استدلال میکند که عقل اولین فعل واحد است و در این فعل، واحد، صورت همه اشیاء را قرار داده است.^۸ بنابر همین قاعده است که علم عقل به ذات خود را علم وی به همه اشیاء

۳. همان، ج ۱: تصحیح غلامرضا اعوانی، تهران، بنیاد حکمت اسلامی صدرا، ۱۳۸۳، ص ۱۱۵۶، همو، شرح هدایة الاثیریه، تحقیق مصطفی فولادکار، بیروت، مؤسسه التاریخ العربی، ۱۴۲۲ق، ص ۳۴۵.

۴. همو، الحکمة المتعالیه فی اسفار العقلیه الاربعه، ج ۶: تصحیح احمد احمدی، تهران، بنیاد حکمت اسلامی صدرا، ۱۳۸۱، ص ۱۰۰.

۵. همان، ص ۴۹۶.

۶. همان، ص ۲۵۶.

۷. نصر، سیدحسین و لیمن، البور، تاریخ فلسفه اسلامی، ترجمه جمعی از مترجمین، تهران، حکمت، ۱۳۸۶، ج ۳، ص ۲۱۳.

۸. فلوطین، اثولوجیا، تحقیق عبدالرحمن بدوی، مصر، بیتا، ص ۱۳۴.

۹. همان، ص ۱۳۹.

دانسته و با تعقل ذاتش همهٔ اشیاء را تعقل میکند؛^۱ بتعمیری علم، اجمالی در عین تفصیل را در مرتبهٔ عقل اول (و نیز در مرتبهٔ واحد) بیان کرده است. بنابراین، علاوه بر توجه و تظن او به مفاد این قاعده، کاربرد آن در نظام فکری وی مسلم است.

حکیم سبزواری نیز در تعلیقه خود بر اسفار پس از بیان اجمالی مفاد این قاعده، که همان کثرت در وحدت است نه وحدت در کثرت، متذکر شده است که مفاد و مضمون این قاعده با تعبیرهای مختلفی در آثار عرفای پیش از ملاصدرا دیده میشود و آنان به این قاعده تظن داشته‌اند. از اینرو، از نوعی پیشینهٔ تاریخی برخوردار است، زیرا تعبیراتی مانند «مقام شهود مفصل در مجمل»، «مقام شهود مجمل در مفصل» و «کثرت در وحدت» در آثار عرفا فراوان بچشم میخورد.^۲

بنابراین، برخلاف نظر صدرا که مدعی است از قدما کسی (البته جز صاحب اثولوجیا) به این قاعده واقف نبوده، بسیاری از عرفا و محققین به مضمون این قاعده باور داشته‌اند اگرچه بدان تصریح نکرده‌اند؛ «چه اینکه این اعظم قائل به وحدت شخصی وجود بوده‌اند و بیشتر از اتباع ارسطو، از فروع استفاده و در جمیع مسائل جاری نموده‌اند».^۳

از عرفا که بگذریم، مفاد قاعدهٔ بسیط الحقیقه در آثار حکمای اسلامی قبل از ملاصدرا نیز دیده میشود. بعنوان نمونه، فارابی در فقراتی از کتاب فصوص الحکم میگوید: «اگر حق بحسب ذات و صفات اعتبار شود، همه در یک وحدتند... پس باری تعالی از جهت صفات، کل الکل است و احدیت ذاتش مشتمل بر آن صفات است».^۴ از نظر فارابی، صفات حق مشتمل بر کل است و از سوی دیگر ذات حق مشتمل بر صفات؛ در نتیجه، ذات کل الکل است؛ به

ملاصدرا به درک ارسطو از این قاعده اذعان کرده است و این قاعده را منسوب به او میداند. البته این بر اساس اشتباهی است که کتاب اثولوجیا را به ارسطو نسبت میدادند و الا ارسطو بر اساس مبانی خود نمیتوانسته است به این قاعده معتقد باشد، زیرا این قاعده با مبانی او سازگار نیست.

این معنا که همهٔ اشیاء در او جمعند بدون اینکه بر احدیت ذاتش خللی وارد شود.

شیخ الرئیس نیز در آثار خویش، از جمله الهیات شفا، دربارهٔ بساطت واجب تعالی و تمام و فوق تمام بودن او سخن گفته است که میتوان مفاد قاعدهٔ بسیط الحقیقه کل الاشیاء را استنباط کرد.^۵ میرداماد در القیسات عبارت اثولوجیا را که دال بر این قاعده است، نقل کرده و به دفع اشکالی بر آن پرداخته است.^۶ وی در التقدیسات نیز تعبیری دارد که عین آن تعبیر را ملاصدرا برای تعریف «بسیط الحقیقه» بکار برده است.^۷ حکیم سبزواری نیز در تعلیقات اسفار^۸

۱۰. همان، ص ۳۲ - ۳۳.

۱۱. سبزواری، «تعلیقات اسفار»، ج ۶، ص ۴۹۶.

۱۲. آشتیانی، سید جلال الدین، شرح مقدمهٔ قیصری، قم، دفتر سازمان تبلیغات اسلامی، ۱۳۸۲، ص ۱۷۴ - ۱۷۳.

۱۳. حسن زاده آملی، حسن، نصوص الحکم بر فصوص الحکم فارابی، تهران، مرکز نشر فرهنگی رجاء، ۱۳۵۷، ص ۵۳۴؛ فارابی، فصوص الحکم، قم، بیدار، بی‌تا، فص ۱۱.

۱۴. ابن سینا، الهیات شفا، تحقیق حسن زاده آملی، قم، دفتر تبلیغات اسلامی، ۱۴۱۸ق، ص ۳۸۰.

۱۵. میرداماد، محمد باقر، القیسات، تحقیق مهدی محقق، تهران، دانشگاه تهران، ۱۳۷۴، ص ۳۸۵ - ۳۸۴.

۱۶. همو، مجموعه مصنفات، باهتمام عبدالله نورانی، تهران، انجمن مفاخر فرهنگی، ج ۱، ۱۳۸۱، ص ۱۵۸؛ عبارت میرداماد چنین است: «و هو کل الوجود کما ان کله الوجود» و «و هو کل الوجود و کله الوجود...».

۱۷. سبزواری، «تعلیقات اسفار»، ج ۶، ص ۴۹۶.

عبارتی از تقدیسات مبنی بر نقطن میرداماد بر این قاعده نقل میکند.

با وجود این، در بیان ملاصدرا که از سوی خودش را مبتکر این قاعده میدانند و از سوی آن را به پیشینیان (صاحب التلوجیا) نسبت میدهد تناقضی وجود نخواهد داشت و به این نحو قابل توجیه است که: هر چند مفاد این قاعده آنگونه که در تعلیفه سبزواری ذکر شده، در آثار عرفا و شاید در اثولوجیا باشد ولی هیچکس نتوانسته است بدانگونه که ملاصدرا آن را بعنوان یک قاعده فلسفی درک کرده و به تحقیق، تبیین و برهانی ساختن آن پرداخته و از آن در حل غوامض فلسفی استفاده کرده است، بیان کند؛ «نباید نقش صدرالمتهلین را در تنظیم و تصحیح و اقامه برهان بر این قاعده بعنوان یک ابتکار بزرگ فلسفی ناچیز انگاشت بلکه تئسی این قاعده بعنوان یک مبحث فلسفی و اقامه برهان بر آن را باید منسوب به او دانست»^{۱۸}.

۲. طرح قاعده بسیط الحقیقه

قاعده بسیط الحقیقه به دو صورت بیان میگردد؛ بیانی که با تشکیک وجود سازگار است و تعبیری که با وحدت شخصی وجود دمساز است. بیان اول: بسیط الحقیقه همه کمالات موجودات را دارد و از نقائص آنها مبرا است. بیان دوم: بسیط الحقیقه واجب الوجود همه کمالات و وجودات را واجد است، به این معنا که خارج از واجب چیزی نیست و هر چه کمال است متعلق به اوست؛ نه به این معنا که هر چه خوبان همه دارند او تنها دارد بلکه به این معنا که اصلاً خوبانی وجود ندارند و بتعبیری هر آنچه خوبی است فقط در ذات احدیت اوست، چه اینکه غیر از او ذاتی وجود ندارد.

آیه الله جوادی آملی بر این باورند که طرح قاعده در پایان مباحث علیت و معلولیت، با تقریر دوم آن، یعنی

وحدت شخصی حقیقت وجود سازگار است و عبارت صدرالمتهلین در عنوان فصل ۳۴ جلد دوم اسفار^{۱۹} را ناظر بر این تقریر میدانند^{۲۰}. ایشان تأکید ملاصدرا بر اینکه این فصل بر نمط و شیوهی دیگر در فردانی الذات و تام الحقیقه بودن واجب است را شاهد بر آن دانسته که مراد از خارج نبودن حقیقت هیچ شیء از واجب، از قبیل سالبه به انتفاع موضوع است^{۲۱}. شیئی که بسیط محض است تاگزیر باید نامحدود و نامتناهی باشد. نامتناهی بودن وجود حد وسطی است که وحدت شخصی وجود و حصر آن در واجب و نغی هر گونه وجودی را برای غیر واجب اثبات میکند^{۲۲}.

۳. تحلیل و تبیین قاعده «بسیط الحقیقه کل

الاشیاء ولیس بشی منها»

قاعده بسیط الحقیقه کل الاشیاء متشکل از دو بخش است:

اول: «بسیط الحقیقه تمام اشیاء است».

دوم: «بسیط الحقیقه هیچیک از اشیاء نیست».

در ابتدا لازم است مفاهیم بکار رفته در این قاعده، از جمله معنای «بسیط» و «اشیاء» را توضیح دهیم.

۳-۱. معنای «بساطت» در قاعده

لفظ «بسیط» در لغت بمعنای گسترده و پهن شده

۱۸. ابراهیمی دینانی، غلامحسین، قواعد کلی در فلسفه اسلامی، تهران، موسسه تحقیقات و مطالعات فرهنگی، ۱۳۶۵، ج ۱، ص ۱۰۹.

۱۹. «لی ذکر نمط آخر من البرهان علی أن واجب الوجود فردانی الذات تام الحقیقه لا یخرج من حقیقه شیء من الاشیاء» (ص ۳۹۰).

۲۰. جوادی آملی، عبدالله، رحیق مخنوم، قم، اسراء، ۱۳۸۲، ج ۱۰، ص ۳۳۶.

۲۱. همان، ص ۳۳۷.

۲۲. همان، ص ۳۳۸.

است^{۲۲} ولی در اصطلاح گاهی در برابر «مولف» قرار میگیرد. «مولف» آنست که از اجسام مختلف حاصل شده باشد؛ مثل خانه که از مصالح مختلف تشکیل شده است. پس «بسیط» در اینجا به معنی «مفرد» است؛ یعنی اینکه از اجسام مختلف حاصل نشده باشد.

گاهی «بسیط» بمعنای «مالیس له اجزاء» علی الاطلاق یا لا علی الاطلاق بکار میرود، در برابر لفظ «مركب» که بمعنای آنست که از اجزای متغیر تشکیل شده باشد، بطوری که از آن اجزا امری واحد حاصل شود که آثاری خاصی بر آن مترتب گردد. لفظ «بسیط» در اینجا بمعنی آنست که فاقد نحوی از ترکیب باشد؛ مثلاً مرکب از اجزاء خارجی نباشد^{۲۳}. بدین معنی اقسام بسیط در برابر اقسام مرکب متعدد است:

– بسیط آنست که دارای جزء خارجی نباشد، در برابر مرکب خارجی.

– بسیط بمعنای آنکه دارای جزء ذهنی نیست، در برابر مرکب ذهنی.

– بسیط بمعنای فقدان جزء مقداری، در برابر مرکب مقداری.

– بسیط بمعنای چیزی که دارای جزء حدی نیست، در برابر مرکب از اجزای حدی.

– بسیط در برابر مرکب از وجود و ماهیت.

– بسیط در برابر مرکب از وجود و عدم.

قسم اخیر بسیط به بساطت حقه حقیقیه و واحد به وحدت صرفه است^{۲۴}.

بسیطی که در قاعده «بسیط الحقیقه» مراد است، «بسیط» بمعنای اخیر است که با اثبات آن دیگر مراتب بساطت نیز اثبات میگردد. نحو اخیر از بساطت بسیط علی الاطلاق بوده که بالاترین و شدیدترین مراتب بساطت و همان وحدت حقه حقیقیه است که مختص ذات واجب الوجود است،

زیرا مساوی واجب بسیط علی الاطلاق نیستند (کل ممکن زوج ترکیبی من ماهیت وجود). البته باید دقت داشت که با توجه به معنای لغوی «بسیط»، میتوان گفت معنای لغوی نیز در معنای بسیط الحقیقه بنحوی محفوظ است. در این صورت، بسیط الحقیقه آن خواهد بود که چنان گسترده است که جا برای غیر نگذاشته و همه اشیا را در بر میگیرد؛ لذا کل الاشیا است.

۳-۲. معنای «اشیا» در این قاعده

مقصود از «اشیا» در این قاعده جنبه وجودی و کمالی موجودات است و هر چیزی که مصداق شی باشد، خواه بالاصاله و خواه بالتبع، را در بر میگیرد. بنابرین، از آنجا که شئییت مساوی وجود است هر چیزی که وجود داشته باشد، چه بالاصاله مثل وجود و چه بالتبع مثل ماهیت، بسیط الحقیقه آن را خواهد داشت. البته با توجه به اینکه وجودات نزد ملاصدرا دارای مراتب گوناگون بوده و وجود دارای نشئات متفاوت است، اشیا طبیعی دارای چهار مرتبه وجودی (الهی، عقلی، مثالی و طبیعی) در طول هم هستند و آنچه در مرتبه نازل به طور متفرق و متشخص موجود است در مرتبه بالاتر بنحو جمعی وجود دارد، تا برسد به مرتبه ربوبی و نشئه الهی که در آنجا همه اشیا در نهایت وحدت و جمعیت به وجود واحد

۲۲. ابن منظور، ابوالفضل، لسان العرب، بیروت، دار الفکر للطباعة والنشر والتوزیع، ۱۴۱۴ ق. ج ۷، ص ۲۵۹؛ صاحب بن عباد و اسماعیل بن عباد، المحیط فی اللغة، بیروت، عالم الکتاب، ۱۴۱۴ ق. ج ۸، ص ۲۷۳؛ واسطی، زبیدی و حسینی، سید محمد مرتضی، تاج العروس من جواهر القاموس، بیروت، دار الفکر للطباعة والنشر والتوزیع، ۱۴۱۴ ق. ج ۱۰، ص ۱۹۴.

۲۴. شهابی، محمود، النظرة الدقیقة فی قاعده بسیط الحقیقه، تهران، انجمن فلسفه ایران، ۱۳۹۶ ق. ص ۵۲.

۲۵. زبیری، ملا عبدالله، منتخب الخاقانی، تهران، مولی، ۱۳۶۱، ص ۶۵.

الهی موجودند، نه به وجود متشخص و محدود مرتبه طبیعی خود^{۳۰}. از اینرو، میتوان گفت مراد از اشیاء در این قاعده وجود الهی اشیاء (= ماسوای باری) است که تنها دارای وجود، کمال، بسیط محض و بدون هیچ محدودیتی هستند؛ نه وجودهای مادون آن، چه در این وجودات، اشیاء دارای جنبه عدمی و امکاتیند و این جنبهها قابل حمل بر بسیط الحقیقه نیستند. بنابر تفسیری دیگر، میتوان گفت مراد از اشیاء در وجودات مادون الهی تنها به جنبه وجودی و کمالی خویش، نه جنبه عدمی و نقص خود، و بلحاظ لاینشرطیت خویش، نه بشرط لا بودن است؛ در این صورت است که صلاحیت حمل بر بسیط الحقیقه را دارند.

۳-۳. اثبات کل الاشیاء بودن «بسیط الحقیقه»

ملاصدرا، بعنوان تنها اندیشمندی که به تبیین این قاعده پرداخته، در هیچ جا بنحو مستقل در این باب سخن نگفته است بلکه در ابواب گوناگون در ضمن بحث از توحید باری تعالی^{۳۱}، تنمّه مباحث علیت و اثبات وحدت شخصی وجود^{۳۲}، و کل الاشیاء بودن واجب^{۳۳} به تبیین این قاعده پرداخته است. دلایلی که وی ذکر میکند از این قرار است:

۳-۳-۱. برهان اول: این برهان در ضمن دلیلی بر کل الاشیاء بودن واجب بیان شده است^{۳۴}. ملاصدرا در اثبات این قاعده از یک قیاس خلف در شکل استثنایی رفع تالی بهره گرفته است. او میگوید اگر بسیط الحقیقه کل الاشیاء نباشد لازم می آید ذاتش از وجود شیئی و عدم شیء دیگر ترکیب شده باشد، در حالی که فرض این بود که بسیط الحقیقه و عاری از ترکیب است. از بطلان لازم پی به بطلان ملزوم میبریم. بیان ملازمه: اگر بسیط الحقیقه کل الاشیاء

نباشد ترکیب لازم می آید. ملاصدرا در اثبات این ادعا معتقد است اگر بسیط الحقیقه فاقد برخی از اشیاء وجودی باشد، ذات او متقوم از دو حیثیت مغایر خواهد بود؛ حیثیت وجدان شیئی و حیثیت فقدان شیء دیگر. مثلاً اگر بسیط الحقیقه (الف) باشد و (ب) نباشد، در این صورت دارای دو حیثیت است: حیثیت (الف) بودن و حیثیت (ب) نبودن. حیثیت اول نمیتواند عین حیثیت دوم باشد، زیرا در این صورت، مفهوم «الف بودن» با مفهوم «ب نبودن» یک مفهوم خواهند بود و بطلان این امر بدیهی است، زیرا یکی بودن وجود و عدم محال است. از طرفی دیگر، یک شیء از حیث واحد نمیتواند منشأ انتزاع دو مفهوم وجود و عدم باشد، زیرا وجود و عدم نقیض یکدیگرند و از لحاظ منطقی، دو نقیض نمیتوانند از جهت واحد بر شیء واحد صادق باشند^{۳۵}.

از آنجا که لازمه اینکه بسیط الحقیقه (الف) باشد

۲۶. البته ماسوی الله در هر مرتبه‌ای که باشد نسبت به مرتبه مافوق متفرقتر و نسبت به مرتبه مادون مستجمعترند. بیان ملاصدرا هرچه در این عالم از ماهیات و وجودات موجودند، به وجود عقلی خود در بسیط الحقیقه موجودند (ملاصدرا، الحکمة المتعالیه فی الاسفار العقلیه الاربعه، ج ۶، ص ۲۶۳-۲۶۴).

۲۷. همان، ج ۱، ص ۱۵۶.

۲۸. همان، ج ۲، ص ۳۹۰.

۲۹. همان، ج ۶، ص ۱۰۰.

۳۰. همان، ص ۱۰۰ و ۱۰۱؛ ملاصدرا، الشواهد الربوبیه فی مناهج السلوکیه، تصحیح مصطفی محقق داماد، تهران، بنیاد حکمت اسلامی صدر، ۱۳۸۲، ص ۶۵-۶۴.

۳۱. همو، الحکمة المتعالیه فی اسفار العقلیه الاربعه، ج ۶، ص ۱۰۳-۱۰۲؛ همان، ج ۲، ص ۳۹۲-۳۹۱؛ همو، مشاهیر، با ترجمه فارسی عماد الدوله همراه تعلیقات فرانسوی هائری کرین، تهران، کتابخانه ظهوری، ۱۳۶۳، لهج اول، مشعر ششم؛ همو، المرشیه، تصحیح و ترجمه غلامحسین آهنی، تهران، مولی، ۱۳۶۱، ص ۲۲۱-۲۲۲.

و (ب) نباشد، ترکیب از دو حیثیت وجدان و فقدان است و این لازم به بدهات عقلی محال است، ملزوم نیز باطل خواهد بود. یعنی «بسیط الحقیقه» نمیتواند واجد شیئی (الف) و فاقد شیئی دیگر (ب) باشد، پس ثابت شد که بسیط الحقیقه کل اشیاء است.^{۳۱}

نحوه دیگر از طریق عکس نقیض است، به این نحو که ابتدا نتیجه میشود که هر آنچه واجد امری و فاقد امری دیگر و دارای عیب و نقص باشد بسیط الحقیقه نخواهد بود: «کل ما یسلب عنه امر وجودی فهو لیس بسیط الحقیقه مطلقاً». سپس با عکس نقیض مطلوب را نتیجه میگیرد؛ یعنی قاعده بسیط الحقیقه کل اشیاء: «کل ما هو بسیط الحقیقه مطلقاً فهو ما لا یسلب عنه امر وجودی»^{۳۲}. این اصلترین برهان ملاصدرا بر قاعده بسیط الحقیقه است.

۳-۲-۳. برهان دوم: برهان دوم ملاصدرا مبتنی بر اصطلاح «مطلق» و «مقید» نزد عرفا است؛ آنها مطلق و مقید را، بر خلاف حکما که در حوزه مفاهیم بکار میبرند، در حوزه مصادیق بکار میبرند. مطلق از دیدگاه عرفا آن وجود خارجی است که محدود و مقید به هیچ قید سلبی نباشد؛ یعنی هیچ کمالی از او سلب نگردد و مصداق قضیه سلبی بی که محمول آن قضیه کمال و وجود است، نباشد. مقید در اصطلاح آنان آن وجود خارجی محدودی است که مصداق چنان قضیه بی باشد. البته در اینجا قید برای مقید، در مقابل مطلق، هر قیدی نیست بلکه قید عدمی و سلبی است که متضمن فقدان کمال و محدودیت مصداق است. چنانکه روش ملاصدرا تلفیق عرفان و برهان است، این برهان را بر مبنای علت و معلول بیان میکنند. این برهان مبتنی بر علیت وجود مطلق نسبت به وجود مقید است؛ بر این اساس، علت واجد کمالات معلول خود میباشد.^{۳۳} حد وسط در این برهان اعطاء و

مبدئیت است^{۳۴}، بدین معنی که هر آنچه مبدأ فاعلی و معطی چیزی باشد در داشتن حقیقت آن چیز اولی است و بنحو اشرف واجد آن میباشد.

بر اساس این دیدگاه، وجود مطلق باید کل اشیاء باشد، زیرا اگر فاقد برخی از مراحل و کمالات وجودی باشد، مقید و محدود خواهد بود نه مطلق. سرشمول وجود مطلق بر کل اشیاء اینست که وجود مطلق، مبدأ وجود مقید و کمالات آنست و معطی شیء نمیتواند فاقد آن باشد (معطی الشئی لایکون فاقداً له).

پس وجود مطلق، کل اشیاء است و همه کمالات و خیرات را بنحو اشرف و اعلی داراست. مانند سیاهی شدید که همه مراتب ضعیفتر از خود را دارد؛ وجود مطلق نیز بنحو بساطت، کل الوجودات است.^{۳۵}

بدین ترتیب، وجود واحد و بسیط واجب در وحدت ذاتی خویش، در برگزیده همه اشیاء و وجودات است، پس بسیط الحقیقه و کل اشیاء است، ۳-۳-۳. فرق دو برهان: باید گفت برهان اول جامعتر است، چرا که برهان دوم این را میرساند که هر شیئی که معطی و علت فاعلی شیئی دیگر باشد، واجد کمالات آن خواهد بود؛ در صورتی که شیئی معدوم

۳۲. همو، الحکمة المتعالیه فی اسفار العقلیه الاربعه، ج ۶، ص ۱۱۱؛ همو، الشواهد الربوبیه، ص ۶۴؛ همو، رساله فی اتحاد العاقل و المعقول، تصحیح نیوک علیزاده، تهران، بنیاد حکمت اسلامی صدرا، ۱۳۸۷، ص ۷۰-۶۹.

۳۳. همو، عرشیه، ص ۸؛ همو، الحکمة المتعالیه فی اسفار العقلیه الاربعه، ج ۶، ص ۱۰۱.

۳۴. طباطبائی، سید محمد حسین، «تعلیق بر اسفار» در ملاصدرا، الحکمة المتعالیه فی اسفار العقلیه الاربعه، بیروت، دار الاحیاء التراث العربی، ۱۹۸۱، ج ۶، ص ۱۱۶، باورقی.

۳۵. جوادی آملی، عبدالله، شرح حکمت متعالیه (شرح ج ۶ اسفار)، تهران، انتشارات دانشگاه الزهراء، ۱۳۶۸، بخش ۲، ص ۳۲۱.

۳۶. ملاصدرا، الحکمة المتعالیه فی اسفار العقلیه الاربعه، ج ۶، ص ۱۰۴.

باشد یا اینکه موجود باشد ولی این مبدأ فاعلی معطی آن نباشد، فاقد آن شیء خواهد بود. البته با انضمام برهان توحید واجب ثابت میشود که هر شیئی فایض از واجب است. در عین حال، فرض اینکه واجب (مبدأ فاعلی) فاقد کمالات شیء معدوم است، مطرح است، زیرا برهان دوم بر این اقامه شده که بسیط الحقیقه (مبدأ فاعلی) کل اشیاء وجودی و اشیائی که از وی فایض گشته اند را شامل میشود ولی معدومات که از او فایض نشده اند، مندرج در این قاعده نمیشوند. اما برهان اول که حد وسط آن بساطت است، محکمتر از برهان اخیر است، زیرا این فروض در مورد آن مطرح نیست و شامل تمام کمالات و اشیاء، اعم از موجود و معدوم، میشود.

۳-۴. حمل «کل الاشیاء» بر «بسیط الحقیقه»
 نکته‌ی که باید به آن توجه شود اینست که بدانیم حمل در این قاعده چه نوع حملی است؟ با توجه به اینکه محمول قضیه (= اشیاء) را به چه نحو تفسیر کنیم، حمل موجود در قضیه نیز متفاوت خواهد بود. اگر مراد از اشیاء، وجود الهی آنها باشد که در مرتبه ذات احدیت وجود دارد و هیچ محدودیتی ندارد، حمل موجود، حمل شایع است، چرا که مقصود اینست که اشیاء که به وجود الهی خود و در صقع احدیت موجودند، بهمان وجود بر ذات بسیط الحقیقه حمل میشوند. در این حمل اشیاء دارای بساطت و اطلاقی احدیتند بلکه عین بسیط الحقیقه هستند. در این حال دو مفهوم «بسیط الحقیقه» و «کل الاشیاء» از هستی محض انتزاع شده و مانند سایر اوصاف ذاتی وجود، بر حقیقت وجود و بر یکدیگر به حمل شایع حمل میشوند؛ نظیر حمل موجود، علیم، قدیر و... بر ذات واجب.

اما اگر مراد از اشیاء کمالات و جنبه وجودی آنها باشد، در وجودات طبیعی، مثالی و عقلی آنها که ظل حقایق و وجود احدیت است، بنظر نمیرسد حمل از نوع حمل شایع باشد، زیرا در حمل شایع همواره محمول بلحاظ ایجاب و سلب بر موضوع حمل میشود. اگر حمل «کل الاشیاء» بر «بسیط الحقیقه» حمل شایع باشد، با توجه به اینکه ملاک حمل شایع اتحاد موضوع و محمول در مصداق و وجود است، لازم می‌آید جنبه‌های سلبی محمول نیز بر موضوع حمل شود و موضوع جنبه سلبی داشته باشد که این مستلزم ترکیب و خلاف فرض است. در واقع، این حمل، حمل حقیقت و رقیقت است که از اختصاصات تفکر ملاصدر است و فرع بر تشکیک حقیقت وجود است. این حمل مبتنی بر اتحاد موضوع و محمول در اصل وجود و تغایر آن دو در کمال و نقص است و مفادش اینست که مرتبه عالی، کمالات مرتبه مادون را دارد.^{۳۷} در این حمل، رقیقت فقط بلحاظ جنبه وجودی و کمالی خود بر حقیقت حمل میشود نه بلحاظ هر دو جنبه وجودی و سلبی خود. در این حمل، وجود ناقص بوساطت تشکیک وجود بر وجود کامل حمل میشود.^{۳۸} بنابراین، ذات واجب الوجود که حقیقت کل موجودات است و ماسوای او ظل و رقیقت اویند، واجد تمام آنها خواهد بود و تمام اشیاء بر او حمل میشوند و اشیاء کاملتر از مرتبه وجودی خویش در ذات واجب مندرج و مندمج میباشند.

با توجه به مطلب فوق شبهه تناقضی که در این قاعده بنظر میرسد، دفع میشود. توضیح اینکه این

۳۷. طباطبایی، محمد حسین، نهاية الحکمه، تحقیق عباسعلی سبزواری، قم، مؤسسه النشر الاسلامی، ۱۴۱۶ق، ص ۱۸۵.

۳۸. جوادی آملی، رحیق مختم، بخش دوم، ص ۱۰۶-۱۰۴.

قاعده مشتمل بر دو قضیه است: ۱- «بسیط الحقیقه تمام اشیاء است». ۲- «بسیط الحقیقه هیچ یک از اشیاء نیست»؛ تناقضی که به ذهن خطور میکند ناشی از مفاد این دو قضیه است.

با توجه به تفاوت حمل، یا تفاوت مقصود از اشیاء در این دو قضیه، به دو نحو میتوان به این شبهه پاسخ داد:

اول اینکه بگوییم حمل در این دو قضیه یکی نیست: در تناقض دو قضیه وحدتهای هشتگانه^۳ و نیز وحدت حمل که ملاصدرا افزوده است شرط است. با انتفای هر کدام از این وحدتها تناقض منتهی میشود. همانطور که ملاصدرا در دفع ایراد وارده بر وجود ذهنی - مبنی بر اجتماع نقیضین - با تفاوت بین حمل شایع و حمل اولی ذاتی پاسخ میدهد^۴، در اینجا نیز میتوان با تفاوت بین حمل شایع و حمل حقیقت و رقیقت این شبهه را دفع کرد؛ بدین گونه که حمل در قضیه اول حقیقت و رقیقت است ولی در قضیه دوم حمل شایع صناعی است. با انتفای وحدت حمل بین دو قضیه تناقض موهوم منتهی میشود.

دوم اینکه گفته شود در تناقض دو قضیه وحدت موضوع و محمول شرط است؛ اگر در قضیه بی موضوع یا محمول به معنایی و در قضیه دیگر به معنایی دیگر بکار رود، در این صورت تناقض نخواهد بود. مثلاً قضیه «در باز است» اگر «باز بودن» بمعنای «گشاده بودن» باشد، با قضیه «در باز نیست» که در آن «باز» به معنای «پرنده شکاری» باشد، متناقض نخواهد بود. در اینجا نیز بهمین صورت است؛ در قضیه اول مراد از اشیاء وجود الهی و جنبه وجودی آنهاست ولی در قضیه دوم (قضیه سالبه) مراد از «اشیاء»، اشیاء محفوف و مشخص به وجود عقلی، طبیعی و مثالی آنهاست که دارای جوانب سلبی و نقصی هستند. در این صورت، با

اختلاف معنای محمول در دو قضیه، وحدت محمول برقرار نخواهد بود و شبهه تناقض دفع میگردد.

همچنین این شبهه با عدم وحدت شرط در دو قضیه نیز مندفع است؛ بدین گونه که محمول در قضیه اول اشیاء لا بشرط است ولی در قضیه دوم اشیاء بشرط لا مدنظر است. در این صورت دو قضیه در شرط محمول وحدت نخواهند داشت و تناقض برطرف میشود^۵.

با توجه به مطالب مذکور تحلیل و توضیح قسمت دوم قاعده (لیس بشئ منها) روشن میگردد؛ چرا که مراد از اشیاء در این قضیه اشیاء بشرط لا یا اشیاء با جوانب وجودی و عدمی و نواقص خود هستند و حمل این محدودیتها و نواقص بر ذات بسیط الحقیقه محال است و گرنه بسیط الحقیقه نخواهد بود.

شبهه صفات سلبی واجب تعالی

بعد از بیان اینکه واجب بعنوان تنها مصداق بسیط الحقیقه، کل الاشیاء است، ممکن است این شبهه مطرح گردد که سلب پاره‌ای از صفات (= صفات سلبی) از باری تعالی با کل الاشیاء بودن او منافات دارد، زیرا از سویی او را واجد تمام اشیاء میدانیم و از سوی دیگر بعضی صفات را از او سلب میکنیم (مثل اینکه میگوییم: جسم نیست، جوهر نیست و غیره...).

ملاصدرا پاسخ میدهد: وقتی میگوییم واجب تعالی تمام صفات و کمالات است، منظور اینست که

۳۹. مظفر، محاضرات المنطق، قم، اسماعیلیان، ۱۴۲۵ ق.، ص ۱۵۷.

۴۰. ملاصدرا، الشواهد الربوبیه فی مناهج السلوکیه، ص ۳۸.
۴۱. توجیهاً فوق در صورتی است که «لیس بشئ منها» با قضیه بدانیم والا اگر معتقد باشیم که سلب الحمل است نه حمل، نیاز به توجیهاً مذکور نخواهد بود و توهم تناقضی هم در بین نیست.

■ واجب

بعنوان تنها مصداق

بسیط الحقیقه، کل الاشیاء

بوده و هیچ شیئی از وی خارج

نبوده و قابل سلب نیست.

صریحترین مورد

استفاده ملاصدرا از قاعده

بسیط الحقیقه همین مورد است.

وی تمامی صفات کمالی را دارست در حالی که صفاتی که از او سلب میشود هیچکدام کمالی نیست بلکه صفات سلبی او هستند، یعنی ما نقصی را از ذات احدیت نفی و سلب میکنیم و این صفات سلبی سلب اعدام و نقائصند و مرجع و مآب آنها به اثبات کمال است. در واقع، ما عدم و نقصی را از واجب سلب میکنیم بلکه نفی نفی یا سلب سلب، کمال است. پس صفات سلبیه به کمال برمیگردند و نوعی اثبات کمال است.^{۴۲}

براین اساس، نتیجه میگیریم که سلب نقائص و اعدام نه تنها هیچگونه اشکالی در کل الاشیاء بودن واجب تعالی ایجاد نمیکند بلکه بنوعی آن را تأیید میکند؛ چون این سلبها به سلب نقصان و در نتیجه به اثبات کمال برمیگردد.

۴. کاربردهای قاعده بسیط الحقیقه در تفکر

صدرایی

۱-۴. اثبات کل الاشیاء بودن واجب الوجود

یکی از مسائلی که ملاصدرا در تبیین آن از این قاعده استفاده کرده است، کل الاشیاء بودن واجب الوجود (خداوند متعال) است. واجب بعنوان تنها مصداق بسیط الحقیقه، کل الاشیاء بوده و هیچ شیئی از وی خارج نبوده و قابل سلب نیست. صریحترین مورد

استفاده ملاصدرا از قاعده بسیط الحقیقه همین مورد است. وی در اثبات اینکه واجب الوجود کل الاشیاء است دو دلیل بیان کرده است که یکی مبتنی بر قاعده بسیط الحقیقه است و دیگری مبتنی بر قاعده معطی کمال، فاقد آن نیست. برهان اول - که مقصود است - در قالب قیاس استثنائی به این نحو بیان شده است: واجب الوجود بسیط الحقیقه است. هر بسیط الحقیقه می کل الاشیاء است. پس واجب الوجود کل الاشیاء است.^{۴۳}

کبرای قیاس قبلاً اثبات شد. در اثبات صغری و اینکه خداوند مرکب نیست نیز براهین زیادی حکما ارائه کرده‌اند. برای اثبات این امر باید هر شش نحوه ترکیب مذکور را از واجب نفی کنیم. دلایل حکما بر نفی ماهیت از واجب^{۴۴}، چهار نحو از ترکیب را نفی میکنند.

ملاصدرا برهان نفی ماهیت را مفید نفی اجزای مقداری نمیداند، زیرا اجزای کمی و مقداری، اجزای بالقوه اند نه بالفعل و نسبت دادن جزء به آنها از روی مسامحه است.^{۴۵} البته از آنجا که وجود مرکب از اجزاء خارجی نیست، مرکب از اجزاء مقداری نیز نخواهد بود، چرا که مقدار از خواص جسم بوده و هر جسمی مرکب است، در حالی که واجب تعالی وجود بسیط است.^{۴۶} علاوه بر این، براهین دیگری نیز بر نفی اجزای

۴۲. همو، الحکمة المتعالیه فی اسفار العقلیه الازمیعه، ج ۶، ص ۱۰۲.

۴۳. همان، ص ۱۰۰.

۴۴. همان، ص ۹۳؛ طوسی، خواجه نصیر، شرح الاشارات و التنبیها، تهران، مطبعة حیدری، ۱۳۷۹ق، ج ۳، ص ۶۳؛ سزواری، ملاحادی، غرر الفرائد با شرح منظومه حکمت، با اهتمام مهدی محقق و ایزوتسو، تهران، دانشگاه تهران، ۱۳۶۹، ص ۵۲-۵۷؛ طباطبائی، نهاية الحکمه، ص ۳۳۵.

۴۵. ملاصدرا، الحکمة المتعالیه فی اسفار العقلیه الازمیعه، ج ۶، ص ۹۲-۹۱.

۴۶. آشتیانی، شرح مقدمه قیصری، ص ۱۳۵.

یکی از مهمترین موارد استفاده قاعده بسیط‌الحمیه در تفکر صدرایی، تبیین علم پیشین الهی است. مسئله علم پیشین الهی یکی از مسائل غامض در الهیات بمعنی الاخص است که اندیشه اندیشمندان در حل آن مضطرب گشته و هر کدام بنحوی به آن پاسخ دادماند که بر آنها ایراداتی نیز وارد است.^{۳۸} ولی ملاصدرا در این باب پاسخ دیگری دارد. وی در پرتو قاعده بسیط‌الحقیقه است که نظریه «علم اجمالی در عین کشف تفصیلی» را تبیین و مبرهن کرده و بگونه‌ی پاسخ وی فصل الخطاب در این مسئله

۴۷. ملاصدرا، الحکمة المتعالیه فی اسفار العقلیه الاربعه، ج ۶، ص ۹۲؛ طباطبائی، نهاية الحکمة، ص ۳۳۶. و نیز براهین دیگر: ملاصدرا، الحکمة المتعالیه فی اسفار العقلیه الاربعه، ج ۶، ص ۹۴-۹۲؛ طوسی، شرح الاشارات و التنبیها، ص ۵۵؛ ملاصدرا، المبدأ و المعاد، تصحیح محمد ذبیحی و جعفر شاه‌نظری، تهران، بنیاد حکمت اسلامی صدرا، ۱۳۸۱، ج ۱، ص ۷۱-۶۸.

۴۸. زنوزی ملاعبدالله، لمعات الهیه، تصحیح سید جلال الدین آشتیانی، مشهد، بینا، ۱۳۹۷ ق.، ص ۱۱۰؛ مصباح یزدی، محمدتقی، تعلیقه علی نهاية الحکمة، قم، مؤسسه در راه حق، ۱۴۰۵ ق.، ش ۴۱۴.

۴۹. البته اگر ماهیت را حد و نفاذ وجود بدانیم و محدودیت وجود یعنی اینکه کمالی را فاقد باشد. در این صورت هر وجودی که بنحوی مفید باشد دارای ماهیت خواهد بود. پس وجودی که محدود نباشد بلکه واجد تمام کمالات باشد ماهیت نخواهد داشت. بر مبنای این تفسیر قول مذکور قابل توجیه است.

۵۰. ملاصدرا، الحکمة المتعالیه فی اسفار العقلیه الاربعه، ج ۱، ص ۱۴۳.

۵۱. جوادی آملی، شرح حکمت متعالیه، بخش دوم، ص ۲۸۱.

۵۲. بهشتی، احمد و مؤمنی، مصطفی، «قاعده بسیط‌الحقیقه و اثبات باعزت واجب»، اندیشه نوین دینی، ۱۰، ۳: ۱۳۸۶.

۵۳. سهروردی، شهاب‌الدین، مجموعه مصنفات، تصحیح هانری کربن، تهران، پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی، ۱۳۸۳، ج ۱، ص ۴۸۱؛ مؤمنی، مصطفی، علم پیشین الهی از دیدگاه ابن سینا، شیخ اشراق و ملاصدرا، پایان نامه کارشناسی ارشد، تهران، دانشکده الهیات و معارف اسلامی دانشگاه تهران، ۱۳۸۶.

نفی ترکیب از «وجدان و فقدان» از واجب

در اینکه آیا براهین نفی ماهیت از واجب در نفی این ترکیب مفید است یا نه، پاسخ منفی است، زیرا وجود بر ماهیت تقدم حقیقی دارد؛ یعنی میتوان وجود را بدون ماهیت لحاظ کرد و همین وجود عاری از ماهیت میتواند مرکب از وجدان و فقدان باشد یا نباشد. پس با نفی ماهیت، این نوع ترکیب نفی نمیشود و نیاز به برهان دیگر داریم. ملاصدرا معتقد است براهین قبلی این نوع ترکیب را نفی نمیکند و حکمای پیشین بر نفی این ترکیب برهان اقامه نکرده‌اند. بر این اساس، آنچه گفته‌اند که با نفی ماهیت از واجب این ترکیب هم نفی میشود^{۳۹}، قابل توجیه نخواهد بود.^{۴۰}

در نفی این قسم ترکیب میگوییم: اگر واجب واجد شینی (کمالی) و فاقد شینی (کمالی) دیگر باشد، توالی زیر لازم می‌آید: ۱- افتقار به غیر در حصول آن کمالی که فاقد است در حالی که لازمه نیاز به غیر امکان است. ۲- مادی بودن؛ چرا که در او قوه حصول کمالی که فاقد است، وجود دارد و قوه جز در ماده محقق نیست. از آنجا که واجب در هیچ کمالی نیاز به غیر ندارد بلکه مجرد تام و واجب من جمیع الجهات است^{۴۱}، توالی مذکور در حق او محال خواهد بود و با نفی توالی مذکور نفی مقدم لازم می‌آید؛ پس واجب دارای ترکیب از وجدان کمالی و فقدان کمالی دیگر (وجود و عدم) نیست. استاد جوادی آملی اعتقاد دارند^{۴۲} که ملاصدرا بر اساس قاعده بسیط‌الحقیقه این ترکیب را از واجب نفی کرده است، که قابل تأمل است.^{۴۳}

بنابراین، با اثبات صغری و کبری استدلال نتیجه نیز ثابت میگردد که واجب الوجود کل الاشیاء است و فاقد شینی از اشیاء نیست.

مبین مورد
کل الاشیاء
ی بر قاعده
عده معطی
بود است -
شده است:
هر بسیط
س واجب
غری و اینکه
حکما ارائه
حجوة ترکیب
نفی ماهیت
کند.
نفی اجزای
اری، اجزای
آنها از روی
کب از اجزاء
نخواهد بود،
سیمی مرکب
بسط است.^{۴۴}
نفی اجزای
بیه الاربعه ج ۶،
شرح الاشارات و
ج ۳، ص ۶۳؛
حکمت، باهتمام
۱۳۶۹، ص ۵۲ -
العقلیه الاربعه،

گردیده است. وی علم خدا به ذات خود را عین علم تفصیلی خدا به اشیاء دانسته و میگوید: علم واجب به جمیع اشیاء غیر از حقیقت واحد واجب تعالی نیست و آن حقیقت واحد در عین وحدت، متعلق به جمیع اشیاء است بطوری که هیچ موجودی از علم وی خارج نیست؛ زیرا اگر بتوان موجودی فرض کرد که واجب تعالی نسبت به آن عالم نباشد، در این صورت، علم واجب حقیقت علم نبوده بلکه امری متشکل از علم و جهل خواهد بود در حالی که علم واجب تعالی حقیقت علم بوده و حقیقت شیء از غیر آن شیء تشکیل نمیگردد. در واقع، بازگشت علم خدا به وجود اوست، لذا از آنجایی که وجود خداوند تعالی وجود محض بوده و مشوب به عدم شیبی نیست، علم او به ذاتش نیز عین حضور اشیاء برای ذاتش است که کل الاشیاء است. بعبارتی دیگر، چون واجب تعالی کل الاشیاء است علم او به ذاتش عین علم او به اشیاء در مرتبه ذات اوست. علم واجب به ذاتش علم اجمالی است به ماسواش، به این معنا که علم وی به ذاتش علم بسیطی است که در عین بساطت جامع علم به تمام اشیاء است و اینست معنای «اجمال در عین تفصیل».

ملاصدرا در اسفار به دو طریق به تبیین مسئله علم باری پرداخته است؛ طریق اول همانست که مبتنی بر قاعده بسیط الحقیقه است^{۵۴} و دیگری بر مسلک صوفیه. وی در بیان روش اول بعد از ذکر اصول و مقدماتی میگوید:

از آنجا که وجود باری کل الاشیاء است، هر آنکه ذات او را تعقل کند همه اشیاء را تعقل کرده است. وجود باری لذاته بذاته، عقل و عاقل ذات خود است، پس تعقل او مر ذات خود را تعقل همه اشیاء است و از آنجا که

عقل لذاته بودنش مقدم بر جمیع ماسواش است، علم او به جمیع اشیاء نیز مقدم بر جمیع اشیاء است. پس ثابت شد که علم او به همه اشیاء در مرتبه ذاتش، قبل از وجود ماعدایش حاصل است ... و اینست علم کمالی تفصیلی و اجمالی واجب^{۵۵}.

حکیم سبزواری در شرح منظومه نیز پیروی از ملاصدرا بر اساس همین قاعده به تبیین مسئله پرداخته است:

فذاته عقل بسیط جامع

لکل معقول و الأمر تابع^{۵۶}

ملاصدرا در شواهد الربوبیه نیز علم پیشین باری تعالی به اشیاء را بر اساس قاعده بسیط الحقیقه تبیین میکند: «و اما علمه المتقدم علی الایجاد فقد اهدت الیه فتذکره»^{۵۷}. حاجی در تعلیقه خود بر این موضع مینویسد: «من أنه يرجع الی البسيط الحقیقی کلّ الاشیاء»^{۵۸}.

۴-۳. کل الصفات بودن صفات باری تعالی

مطلب دیگری که از قاعده بسیط الحقیقه استفاده شده و میشود اینست که از آنجا که ذات واجب بسیط الحقیقه و کل الاشیاء و الکمالات است و از طرفی دیگر، صفات و کمالات واجب عین ذات اویند، لذاته تنها علم باری بلکه تمام کمالات و صفات واجب نیز در عین بساطت^{۵۴}. ملاصدرا، الحکمة المتعالیه فی اسفار العقلیه الازبعه، ج ۶، ص ۲۵۸-۲۵۷؛ سبزواری، «تعلیقات اسفار»، ج ۶، ص ۵۵۶، ۵۵۵. همانجا.

۵۶. سبزواری، ملاحادی، شرح المنظومه، تصحیح حسن حسن زاده آملی، تهران، نشر ناب، ۱۳۱۳ق، ج ۳، ص ۵۸۵؛ «غرر فی أن علمه بالاشیاء بالعقل البسيط و الإضافة الإشرافیة». ۵۷. ملاصدرا، الشواهد الربوبیه فی مناهج السلوکیه، ص ۵۵. ۵۸. همو، الشواهد الربوبیه، تصحیح سید جلال الدین اشتیانی، قم، بوستان کتاب، ۱۳۸۲، ص ۵۰۰.

خود کل الکمالا و گذشت که و همینطور صفات خداوند بسیط ال کل الاشیاء بوده نقصی ندارد همین ۴-۴. توحید از دیگر موارد بسیط الحقیقه باری تعالی است را اثبات میکند حتی شبهه معرفت میکند. لذا ما میگوید: «و لننا آخر عرشی علم لدفع الاحتمال قاعده بسیط صورت شد نحو است؛ چ تمام ذات با مگر در مفهوم و متنوع از حا ترکیب از ما با زیرا که ما به الا مذهب متکلمه سخت و دش صدرایی و اصل میشود. علاوه الحقیقه برهان یا توجه به قاع

مساویات
بر مقدم بر
که علم او به
ل از وجود
یست علم
ز پیروی از
تیین مسئله

د و الأمر تابع
م پیشین باری
الحقیقه تبیین
ناد فقد اهدت
د بر این موضع
ط الحقیقی کل

ی تعالی

بقه استفاده شده و
ب بسیط الحقیقه
فی دیگر، صفات
انه تنها علم باری
بر در عین بساطت
المقلبة الازیعه، ج ۶،
فار، ج ۶، ص ۵۵۶.
نظومه، تصحیح حسن
ج ۳، ص ۵۸۵؛ «غور
ضافة الإشراقية»
اهج السلوکیه، ص ۵۵.
صح سید جلال الدین
۵۰۰

خود کل کمالات و کل الصفات خواهند بود.
و گذشت که وجود باری تعالی همه وجودهاست.
همینطور صفات وی نیز کل الصفات است چراکه
خداوند بسیط الحقیقه بوده و هر چه بسیط الحقیقه باشد
کل الاشیاء بوده و هیچ نقصانی در وی راه ندارد و آنچه
نقصی ندارد هیچ شیئی از ذات وی خارج نخواهد بود.^{۵۱}

۴-۴. توحید واجب

از دیگر موارد مهمی که در حکمت متعالیه از قاعده
بسیط الحقیقه استفاده میشود، اثبات وحدت حقیقی
باری تعالی است. این قاعده بنحوی توحید واجب
را اثبات میکند که هیچ شبهه‌یی بر آن وارد نمیگردد؛
حتی شبهه معروف به شبهه ابن کمونه را براحتی دفع
میکند. لذا ملاصدرا بعد از بیان شبهه ابن کمونه
میگوید: «ولنا بتأیید الله تعالی و ملکوته الأعلى برهان
آخر عرشی علی توحید واجب الوجود تعالی یتکفل
لدفع الاحتمال المذكور»^{۵۲}. که مراد برهان بر اساس
قاعده بسیط الحقیقه است.^{۵۳}

صورت شبهه ابن کمونه بر توحید واجب به این
نحو است: چه ضرر دارد دو واجب الوجود، متباین
بتمام ذات باشند که اشتراکی با هم نداشته باشند
مگر در مفهوم وجوب وجود که نسبت به آنها عرضی
و منتزع از حاق ذات هر دو است. در این صورت،
ترکیب از ما به الامتیاز و ما به الاشتراک لازم نمی آید،
زیرا که ما به الاشتراک خارج از ذات هر دو است. بنابر
مذهب متکلمین و مشائین جواب به این شبهه بسیار
سخت و دشوار است اما براساس مبانی حکمت
صدرایی و اصالت وجود این شبهه از ریشه خشکانده
میشود. علاوه بر این، ملاصدرا بر اساس قاعده بسیط
الحقیقه برهانی عرشی بر رد این شبهه اقامه کرده است.
با توجه به قاعده مذکور، واجب الوجود بعنوان مصداق

بسیط الحقیقه باید در نهایت تحصیل و کمال بوده و
جامع جمیع نشئات وجودی و کمالی باشد که برای
هر وجود و موجودی ثابت است؛ در غیر این صورت
بسیط الحقیقه نخواهد بود. با توجه به مطلب و قاعده
مذکور برهان عرشی ملاصدرا بر توحید بگونه‌یی اقامه
میشود که مجالی برای طرح این شبهه باقی نمیماند؛

به این نحو که: اگر دو واجب موجود باشند هیچگونه
علاقه لزومی‌یی بین آن دو برقرار نیست لذا بین آن دو
ضرورت بالقیاس نیز وجود ندارد و با نفی ضرورت
بالقیاس، امکان بالقیاس بین دو واجب اثبات میشود.
بنابراین، هر یک از دو واجب از دیگری مستقل است،
یعنی هر یک از آن دو دارای کمالی مختص به خود
است که نه از دیگری نشئت گرفته و نه دیگری دارای
آنست. بدین معنا که هر یک از دو واجب مرکب از
حیثیت وجدان شیئی و فقدان شیئی دیگر است در
حالی که واجب بسیط الحقیقه و کل الاشیاء و کمالات
الوجودیه است و هذا خلف.^{۵۴}

ملاصدرا بعد از بیان پاسخ از طریق قاعده مذکور،
بیان میدارد که هر چند این برهان برای متوسطین در
حکمت مفید نیست لکن برای کسانی که نفس آنها
با فلسفه ریاضت دیده است از براهین محکم است.^{۵۵}

۴-۵. کل القوی بودن نفس

ملاصدرا در مباحث نفس اسفار و نیز دیگر آثار خود
۵۱. همو، الشواهد الربوبیه فی منافع السلوکیه، ص ۱۷۰.
۶۰. همو، الحکمة المتعالیه فی اسفار العقلیه الازیعه، ج ۱،
ص ۱۵۶.
۶۱. سبزواری، «تعلیقات اسفار»، ج ۱، ص ۵۶۵
۶۲. ملاصدرا، الحکمة المتعالیه فی اسفار العقلیه الازیعه،
ج ۱، ص ۱۵۶؛ جوادی آملی، ریحق محتوم، ج ۱، ص ۳۱۶ - ۳۱۷؛
طباطبائی، نهایة الحکمة، ص ۳۳.
۶۳. ملاصدرا، الحکمة المتعالیه فی اسفار العقلیه الازیعه،
ص ۱۵۸.

مکرر این مطلب را که نفس در وحدتش جامع جمیع قوای خود است تصریح کرده است، از جمله میگوید: «و اما الذی استقر علیه اعتقادنا فهو ان النفس فی وحدتها کل القوی و هی المجمع الوجدانی»^{۶۴}. حکیم سبزوای در تعلیقه‌یی بر عبارت مذکور میگوید: «هر بسیط الحقیقه‌یی کل الاشیای است که تحت آن وجود دارند پس بسیط الحقیقه کثرت است در وحدت بنحوی اتری و اشد و نفس هم بحکم بسیط الحقیقه بودنش همه قوایش است، به این معنی که قوایش عبارتند از شئون و مجالی ظهور نفس»^{۶۵}.

صدر المتألهین در جلد هشتم اسفار پیرامون اینکه نفس در عین وحدتش جامع تمام قواست، مینویسد: نفس انسانی چون جوهر قدسی است و از سنخ ملکوت میباشد، دارای یک وحدت جمعی است که ظل وحدت الهیه است. این نفس خود بذاتها، قوه عاقله است، و قوه حیوانیه از تخیل تا احساس، و قوه نباتیه از غاذیه تا مولده، و قوه محرکه نظقیه است. البته نه بدین معنی که نفس مرکب از این قوا باشد. چون نفس وجودش بسیط است و ترکیب از اجزاء در آنجا معنا ندارد، بلکه به این معنا که جوهر نفس کامل و وجودش تام و ذاتش جامع همه این حدود صوریه و قوا با همه کثرتشان میباشد. نفس، همه این کمالات و این قوا را به وجود واحد دارا میباشد و این واجدیت بر وجه ترکیب نیست بلکه بصورت بسیط و لطیف است؛ چنانکه سبزوایر لطافت نفس باشد»^{۶۶}.

وی در جایی دیگر ضمن گشودن فصلی تحت عنوان «فی بیان أن النفس کل القوی» سه برهان بر اثبات آن ارائه کرده است^{۶۷}. خلاصه آنکه در اینجا نیز با آنکه نفس بسیط

است، در عین بساطتش واجد همه کمالات و نیروهای خود میباشد. حکیم سبزوای نیز از این قاعده درباره نفس بدین گونه استفاده نموده است: نفس ناطقه در حقیقت ذات خویش بسیط است و هر بسیط الحقیقه‌یی کل اشیا است، پس نفس ناطقه همه قوای خود است.

النفس فی وحدتها کل القوی

فعلها فی فلعه قد انطوی^{۶۸}

۴-۶. کل الاشیاء (المعقولات) بودن عقل

از دیگر مسائلی که ملاصدرا با استفاده از این قاعده به تبیین آن پرداخته کل الاشیاء بودن عقل است. وی بتبع صاحب اثولوجیا بر این باور است که وحدت عقل وحدت جمعی است نه عددی و در این وحدت مشتمل بر جمیع اشیا است»^{۶۹}.

قابل ذکر است که بر اساس اصل تشکیک وجود که هر مرتبه مافوق مشتمل بر کمالات مراتب مادون است و از آنجا که وحدت مساوق وجود است، هر مرتبه از مراتب وجود نسبت به مادون بسیط بوده و مشتمل بر آنها خواهد بود و بر این اساس است که قاعده بسیط الحقیقه در باب نفس و عقل مطرح میگردد و الا مصداق حقیقی این قاعده همان واجب تعالی است.

۶۴. همان، ج ۸: تصحیح علی اکبر رشاد، تهران، بنیاد حکمت اسلامی صدرا، ۱۳۸۳، ص ۵۴.
 ۶۵. سبزواری، «تعلیقات اسفار»، ج ۸، ص ۴۷۹.
 ۶۶. ملاصدرا، الحکمة المتعالیه فی اسفار العقلیه الاربعة، ج ۸، ص ۱۵۵؛ همو، مفاتیح الغیب، ترجمه محمد خواجه‌ری، تهران، موی، ۱۳۶۱، ص ۹۰۶.
 ۶۷. همو، الحکمة المتعالیه فی اسفار العقلیه الاربعة، ج ۸، ص ۲۲۱.
 ۶۸. سبزواری، شرح المنظومه، ص ۱۸۱.
 ۶۹. ملاصدرا، الشواهد الربوبیه فی مناهج السلوکیه، ص ۱۸۸-۱۸۶.

یکی از مواردی که ملاصدرا از قاعده بسیط الحقیقه در اثبات آن استفاده کرده است وحدت شخصی وجود است. نتیجه نهایی بی که وی در مباحث هستی شناسی از قاعده مذکور میگیرد همان مدعای عارف یعنی وحدت شخصی وجود است. وی بر اساس این قاعده، واجب را تمام حقیقت وجود دانسته و خارج از حقیقت واجب، وجودی را نمیپذیرد. البته وی این راه را برای فلسفه بسیار دشوار دانسته و معتقد است دستیابی به حقیقت قصوای عرفان با بحثهای نظری ممکن نیست:

اما وحدت مطلق وجود و سریان واجب و حقیقت حق در همه ذوات و حقایق و ظهورش در همه مظاهر و تجلیش در همه مجالی را بدون مراجعه به روش علمی و عملی اهل معرفت و کشف و کنار گذاردن روش بحث نظری و جدل نمیتوان دریافت.^{۲۱}

وی در مقام اثبات وحدت شخصی وجود از طریق این قاعده مینویسد:

واجب الوجود بسیط الحقیقه و در نهایت بساطت است، و هر بسیط کاملی همه وجود و همه اشیاء است... و هیچ چیزی از او خارج نیست. برهان اجمالی این مدعا آنست که اگر چیزی از هویت و حقیقت بسیط خارج باشد ذات بسیط مصداق سلب این شیء خواهد بود و نتیجه این سلب، مرکب بودن بسیط کامل است از حقیقت شیئی و نفی حقیقت شیئی و چنین ترکیبی با بساطت در تناقض است.^{۲۲}

بنابراین، موجودی که از بساطت کامل برخوردار است به این علت که عاری و منزله از هر گونه ترکیب است ناگزیر جایی برای حضور هیچ چیز دیگر در کنار خود باقی نمیگذارد و وجودی نامحدود خواهد

بود، زیرا حضور وجود و موجودی دیگر بمعنای فقدان حقیقت آن شیء در این بسیط کامل و مرکب بودن بسیط از وجود خود و عدم آن شیء است و این خلف است. به این دلیل، تصور وجودی دیگر در کنار او حتی با حقیقتی متفاوت، امکانپذیر نمیشد.

توضیح بیشتر اینکه، با توجه به آنچه گذشت که در بسیط حقیقی همه اقسام ترکیب محال است، همانگونه که وجود دو واجب الوجود متباین بالذات در کنار هم ممکن نیست، وجود یک واجب در کنار یک ممکن هم امکانپذیر نمیشد چرا که در این صورت واجب باید واجد وجود خود و فاقد وجود دیگری - خواه واجب و خواه ممکن - باشد و این امر بمعنی ترکیب واجب از دو حیث وجدان و فقدان و ترکیب از وجود و عدم است و بسیط الحقیقه چنین ترکیبی را نمیپذیرد.

نتیجه اینکه بسیط حقیقی جامع همه موجودات است و وجود او مساوی با نفی امکان سلب هر چیزی از اوست و اگر سلبی به او نسبت داده شود فقط سلب السلب و سلب نقص و عدم میباشد.^{۲۳}

۷۰. همو، المبدأ والمعاد، ج ۲، ص ۵۱.

۷۱. همو، الحکمة المتعالیه فی اسفار العقلیة الاربعه، ج ۲، ص ۳۹۰.

۷۲. اینکه از قاعده بسیط الحقیقه به وحدت شخصی وجود برسیم قابل تأمل است چرا که این قاعده هم با وحدت شخصی سازگار است و هم با مثل تشکیکی وجود آنها در صورتی میتوان از این قاعده برای وحدت شخصی وجود بهره برد که به اصل تشخص توجه گردد. از آنجا که مناط تشخص وجود اشیاء است و وجود و تشخص مساوق یکدیگرند، لذا وجود عین تشخص است، پس کل الاشیاء بودن ملازم آنست که کلیه تشخصات وجودی که همان وجودات موجودات است، در مرتبه ذات بسیط الحقیقه موجود باشند و الا یا ترکیب از وجود و عدم لازم می آید یا تکرار در هستی. اگر گفته شود که مرتبه عالی و حقیقت کمالات اشیاء در بسیط الحقیقه است نه مرتبه نازله و رقیقه آنها و لذا ترکیب از وجود و عدم لازم نمی آید، سوال میشود که همان مرتبه نازله و رقیقه آیا بهره می از هستی دارد یا خیر؟ اگر دارد یا بعینه در مرتبه بسیط الحقیقه نیست، پس عدم به ذات او راه یافته است و

۵- تقریر قاعده بر اساس وحدت شخصی وجود وحدت شخصی وجود بر بسیاری از مسائل منطقی و فلسفی تأثیر داشته و برخی را از گردونه مباحث فلسفی خارج و برخی دیگر را لباسی نو پوشانده است. از جمله آن مباحث، مسئله حمل است. در فلسفه، مدار حمل، وجود است و به اقسامی تقسیم میگردد، منتها بر مبنای وحدت شخصی وجود و انحصار وجود در ذات باری تعالی، حمل و وحدتی که در آن مأخوذ است وجود حقیقی خود را از دست داده و حمل از مدار وجود به ظهور منتقل میگردد و از اینرو حمل ممکن بر واجب و برعکس در مقام ظهور خواهد بود و قاعده بسیط الحقیقه نیز صورت نوینی به خود خواهد گرفت.

توضیح اینکه حق تعالی از جهت ذات که همان وجود محض است، در معرض حمل هیچ شئی قرار نمیگیرد و نیز اشیاء بلحاظ ذات خود بر او حمل نمیگردند، بلکه بلحاظ ظهور است که در معرض حمل اشیاء بر او قرار میگیرد و اشیاء نیز بلحاظ مظهر بودن است که بر واجب تعالی حمل میگردند. در این صورت خدای تعالی بلحاظ ظهور عین همه اشیاء است و ظهور او هیچیک از اشیاء نیست و قید هیچ شئی ظهور او را مقید نمیکند. نتیجه اینکه: قاعده مذکور بر اساس وحدت شخصی وجود به این صورت در می آید: «بسیط الحقیقه عین الاشیاء و لیس بشیء منها»؛ عین همه اشیاء است در ظهور و اشیاء هم در مظهر بودن عین او نیستند. در این صورت، سلب در قاعده به مقام ذات بر میگردد، به این معنی که هیچیک از اشیاء، از یک طرف، و نیز باری تعالی بلحاظ مقام ذات، از طرف دیگر، بر یکدیگر حمل نمیشوند.^{۳۳}

این صورت نوین قاعده در عبارات محققان عرفا یافت میشود. بعنوان مثال این عبارت محی الدین که «سبحان الذی اظهر الاشیاء و هو عینها و خلق الاشیاء و

هو عینها»^{۳۳} و این عبارت که «و لقد نبهتک علی امر عظیم أن تنبته له و عقلته فهو عین کل شیء فی الظهور ما هو عین الاشیاء فی ذاتها سبحانه و تعالی بل هو هو و الاشیاء اشیاء»^{۳۴} دال بر این تقریر از قاعده است.

جمع بندی

قاعده بسیط الحقیقه یکی از قواعد مهم عرفانی - فلسفی است که در حکمت متعالیه برهانی گشته، جایگاه رفیعی بدست آورده و نقش مهمی ایفا کرده است. ملاحظه را در حل غوامض و عویصات فلسفی از این قاعده بسیار استفاده کرده و آنها را بنحواحسن تبیین کرده است. وی این قاعده را در حل مشکل علم پیشین الهی، رد شبهه ابن کمونه در توحید واجب تعالی، کل الاشیاء بودن واجب و نیز اینکه عقل، کل المعقولات و نفس، کل القوی و کل الاشیاء است، بکار برده است. مهمتر اینکه وی در نقطه اوج و اكمال فلسفه، یعنی اثبات وحدت شخصی وجود نیز دست به دامان این قاعده شده و از طریق این قاعده به اثبات آن پرداخته است.

نکته قابل ملاحظه اینکه بر اساس وحدت شخصی وجود در حکمت متعالیه، قاعده بسیط الحقیقه صورت نوینی به خود گرفته؛ «بسیط الحقیقه عین الاشیاء و لیس بشیء منها»، «عین الاشیاء» در ظهور است و «لیس بشیء منها» در ذات و باطن.

→ مرکب خواهد بود، یا اینکه بعینه در مرتبه ذات نیز هست که در این صورت یا باید قائل به تکرر وجود شیء شد یا باید قائل به وحدت شخصی شیء با بسیط الحقیقه. اگر هم گفته شود مرتبه نازنه و رقیقه اساساً وجودی منحاز از حضرت حق ندارد که همان مطلوب ما است.

۷۲. جوادی آملی، ریحون مختوم، ج ۱۰، ص ۱۰۶-۱۰۴.

۷۴. ابن عربی، محی الدین، الفتوحات المکیه، بیروت، دار

الصادر، بیت، ج ۲، ص ۴۵۹.

۷۵. همان، ص ۴۸۴.